

نگاهی به مجموعه غزل «حداقل» اثر حسین عباسپور

غزل‌های متوسط

| وارث گیلانی |

سر درآورده است، البته بیشتر از آن دست روان‌شناسی‌هایی که در مکتب شاعران یافت می‌شود و در مذهب ایشان قابل درک است و می‌تواند به احساس قالبیتی دیگر ببخشد. اگرچه در همین غزل هم نکات ریزی است که بعضی ابیات را از اوج لازم انداخته است. از این کاستی‌های اندک چیزی نمی‌گویم تا حلاوت غزل زیر کمی تلخ نشود:

«نماندم پریشانی‌ام را ببینی
 و چشمان بارانی‌ام را ببینی
 همین شانه‌ها تکیه‌گاه تو بودند
 چه بهتر که ویرانی‌ام را ببینی
 بهارم، کنارت چگونه بمانم
 که روح زمستانی‌ام را ببینی
 تو هر قدر کم کردی از بغض‌هایم
 نشد اشک پنهانی‌ام را ببینی
 پناه‌م شد آغوش امنت نمی‌شد
 که در خویش زندانی‌ام را ببینی
 نشد تا دم مرگ رویا بینیم
 تو تشییع بارانی‌ام را ببینی»

اما این دفتر در کنار غزل‌های آیینی و عرفانی و عاشقانه، خالی از غزل‌ها اجتماعی نیست؛ غزل‌های نه‌چندان زیادی که قصد دارند از درد مردم بگویند. با این حال، این گفتن را باید سخت و ظریف نشان داد تا نشانه باشد و تأثیر بگذارد. غزل زیر این حسن و قدرت و قوت را دارد، اگر چه همچنان تا حد زیادی در مطلع و مقطع غزل – که باید بهترین یا یکی از بهترین ابیات یک غزل باشند – همچنان لنگ می‌زند:

«به دست‌های پینه‌بسته خود افتخار کن
 دوباره صبح شد، بلند شو، دوباره کار کن
 به جای کودکی که خنده‌اش تو را نفس‌شود
 به دوش خود دوباره کوه درد را سوار کن
 به زور چای تلخ چشیده رفته را فرو بریز
 و پشت سلک دلت اشک خویش را مهار کن
 مکزرد اگر چه لحظه لحظه‌ات قدم قدم
 به سوی ناکجای بعد زندگی فرار کن
 به اختیار تن نداده‌ای، به جبر روزگار
 شکار از این زمانه‌ای، زمانه را شکار کن
 زمخت و شرمسار و خالی‌اند اگر چه باز هم
 به دست‌های پینه‌بسته خود افتخار کن.»

سم بنوشیم اگر ما دو نفر، شیرین است
 شور فرهاد شدن در سر من افتاده
 شاه‌بانوی من، اسم تو مگر شیرین است؟
 تا رسیدن به تو راهی‌ست به اندازه عمر
 مقصدم باش فقط رنج سفر شیرین است»
 اغلب غزل‌های دفتر «حداقل» متوسط یا حتی گاه متوسط به پایین هستند، حتی غزل زیر هم به نوعی دیگر این متوسط بودن را ناگهان در بیت پایانی نشان می‌دهد؛ یعنی بیت به خودی خود خوب است اما خودزنی شاعر در این بیت، آن هم در پایان غزل، ربطی به کلیت غزل ندارد، چرا که هیچ نشانی از این خودزنی و خود را در مقابل عشق معشوق کم پنداشتن و ناچیز شمردن در کلیت غزل وجود ندارد و هرچه هست از سمت بی‌وفایی و تردید یار است. حال چرا شاعر در آخر کار «خود را اهل لاف زدن می‌داند» و حد خودش را از این‌گونه در عاشقی پایین می‌آورد نامعلوم که چه عرض کنم، معلوم و معلول است. ضمن اینکه در همین غزل خوب، ۲ بیت متوسط در میانه غزل نیز کمر غزل را شکسته است. با این حساب باید فاتحه این غزل خوب را که از ۶ بیت، ۳ بیتش خوب است (بیت‌های اول و دوم و پنجم) و ۳ بیت دیگرش پریده است. خوانند: «میان رفتن و ماندن دلت مردد نیست؟ دل شکسته من جای رفت‌وآمد نیست اسیر برزخ تردید هستی و من باز صبورم... آه! ولی طاقتم در این حد نیست بدون من نظر حال و روز تو خوب است بدون تو به نظر حال و روز من بد نیست! نبودن تو دوباره به یاد من آورد

هر آنچه را که دلم بیشتر بخواهد نیست
 برای خانه غرق صدای خنده تو
 «شکنجه بیشتر از این» سکوت ممتد نیست
 ببخش اگر غزل‌م شاعرانگی کم داشت!
 ببخش عاشق تو آنچه لاف می‌زد نیست!ا»
 با این همه، بهترین و شاید هم یکی از بهترین غزل‌های حسین عباسپور در مجموعه «حداقل»، غزل زیر است که در هر بیت تضاد مصراع‌هایش به آن زیبایی و عمق بخشیده است، آن‌گونه که شعر در عین سادگی از لایه‌های تودرتو و پیچیده روانشناختی

از ظرافت‌های دینی و سفارشات مستقیم مذهبی نیست:

«تا دواندم ریشه در خاک آسمان را باختم
 هسی زمین خوردم، زمین خوردم زمان را
 باختم
 خواستم عین تو باشم مومن گندم شدم
 ارزنی ایمان نیاوردم، گمان را باختم
 زندگی را در جدال زنده ماندن تاختم
 آمدم از مرگ بگریزم که جان را باختم
 من گریزان گشتم از هر چیز آن را یافتم
 من به هر چیزی که دل خوش کردم آن را باختم

دست دنیا جای نامت در دهانم نان گذاشت
 باز چون روز نخستین امتحان را باختم
 زندگی را می‌سرودم کاش طرز دیگری!
 آنقدر در بند صورت بودم «آن» را باختم»
 منظور این نیست که این‌گونه غزل گفتن درست نیست، منظور این است که در غزل عرفانی بی‌پروایی لازم است، آنقدر که شاعر توانایی کشیدن خطلی به باریکی‌م مو بین کفر‌گویی و ایمان داشتن ترسیم کند و این دو را از هم تفکیک کند.

عاشقانه‌های حسین عباسپور در مجموعه «حداقل» از دیگر غزل‌ها بیشتر است اما در این عاشقانه‌ها نیز اغلب دو سه هوا تعقل این غزل‌های بیچاره را آزار می‌دهد؛ تعقلی نرم و نه‌چندان قابل رویت که سبب از شور و شر افتادن غزل هم می‌شود؛ مثل غزل زیر که در کنار کاستی‌های برشمرده، در مقطع غزل نیز – که باید بهترین یا یکی از بهترین ابیات غزل باشد – کلمه «فقط» ثقیل و آزاردهنده است، تا آنجا که بیت را به نوعی از کارکرد اصلی خود انداخته است، در حالی که شاعر به راحتی می‌توانست به جای آن «که این» را بیاورد که اشاره به «راه» مصراع اول دارد:

«تو که مقصد بشوی، رنج سفر شیرین است
 طعم لبخند ملیحت چقدر شیرین است
 هر چه رفتار تو، گفتار تو تلخ است ولی
 نوبر سرخ لب‌ت مثل شکر شیرین است
 قهوه چش‌م تو انداخته از خواب مرا
 با تو بی‌خواب شدن هم به نظر شیرین است
 سخت به معجزه عشق تو ایمان دارم

آیینی مجموعه غزل «حداقل»، از قدرت و قوت چندانی برخوردار نیستند. شاید غزل زیر بهترین غزل از مجموع شعرهای آیینی این دفتر، یا یکی از ۲ غزلی باشد که شاعر برای امام حسن مجتبی (ع) گفته است:

شکست
 یک به یک سردارها رفتند، قیمت‌ها
 شکست
 دست بیعت جانماز زیر پایش را فروخت
 قبح غارت ریخت، از آن روز حرمت‌ها
 شکست

خنجر ماموم بر پای امامش زخم زد
 قامت دین را نماز بی‌بصیرت‌ها شکست
 دشمنان زخمش زدند و دوستان زخم
 زبان
 آه نه آیینه را سنگ ملامت‌ها شکست!
 زهر جعده تلخ‌تر از صلح تحمیلی نبود
 زهر را نوشید و بغضش بعد مدت‌ها
 شکست»

برای رسیدن به یک شعر خوب، بی‌شک هر شاعری در کنار تجربه‌های شخصی و یقین و انگیزه و زبان، به ابزارهایی نیز نیاز دارد که آن ابزارها هم به نوعی از همین یقین و تجربه و زبان برمی‌خیزد و به سمت شعر شاعر می‌آیند؛

یکی از این ابزارها که توانسته به غزل بالا توانایی و قدرت و زیبایی و معنا و محتوایی درخور موضوع و مضمون بدهد، ردیف «شکست» است که با تکرارش در هر بیت مثل پتکی بر سر می‌خورد و مثل آیینه‌ای می‌شکند و با خود صداهایی هشداردهنده و حسرت‌آلود می‌آورد و...

بیت زیر هم به آیات و روایاتی به همین مضمون اشاره دارد، نیز به کلام امام علی(ع) که فرمود: «هر روزتان باید با روز قبل متفاوت باشد و...»، منظور مصراع دوم است: «شاعر، این شب‌ها اگر حال تو چندان خوب نیست
 زندگی را صبح روز بعد بهتر فرض کن».
 غزل‌های حسین عباسپور در میان اشعار

مجموعه غزل «حداقل»، کتابی است از حسین عباسپور ۳۳ ساله که انتشارات سوره مهر آن را در ۷۶ صفحه چاپ و منتشر کرده است. این مجموعه ۶۶ غزل دارد؛ غزل‌هایی ۵ تا ۸ بیتی که اغلب‌شان ۵ یا ۶ بیتی‌اند؛ یکی دو غزل ۴ بیتی هم در این دفتر دیده می‌شود. بیشتر غزل‌های «حداقل» دارای مضامین عاشقانه است اما از مضامین و مفاهیم دیگر نیز برخوردار است؛ از جمله مضامین و مفاهیم عرفانی، اجتماعی، همچنین غزل‌های آیینی.

غزل‌هایی که حسین عباسپور در این کتاب برای ائمه اطهار(ع) و نیز بزرگان شیعه گفته نشان از این امر و گرایش شاعر به اشعار مذهبی و افکار دینی دارد. در مجموعه غزل «حداقل»، حسین عباسپور غزل‌هایی درباره امام حسن مجتبی(ع)، امام صادق(ع)، امام حسین(ع)، امام کاظم(ع)، حضرت معصومه(س)، حضرت زهر(اس)، حضرت زینب(س)، امام رضا(ع) و

مجموعه غزل «حداقل»، کتابی است از حسین عباسپور ۳۳ ساله که انتشارات سوره مهر آن را در ۷۶ صفحه چاپ و منتشر کرده است. این مجموعه ۶۶ غزل دارد؛ غزل‌هایی ۵ تا ۸ بیتی که اغلب‌شان ۵ یا ۶ بیتی‌اند؛ یکی دو غزل ۴ بیتی هم در این دفتر دیده می‌شود. بیشتر غزل‌های «حداقل» دارای مضامین عاشقانه است اما از مضامین و مفاهیم دیگر نیز برخوردار است؛ از جمله مضامین و مفاهیم عرفانی، اجتماعی، همچنین غزل‌های آیینی.

غزل‌هایی که حسین عباسپور در این کتاب برای ائمه اطهار(ع) و نیز بزرگان شیعه گفته نشان از این امر و گرایش شاعر به اشعار مذهبی و افکار دینی دارد. در مجموعه غزل «حداقل»، حسین عباسپور غزل‌هایی درباره امام حسن مجتبی(ع)، امام صادق(ع)، امام حسین(ع)، امام کاظم(ع)، حضرت معصومه(س)، حضرت زهر(اس)، حضرت زینب(س)، امام رضا(ع) و

نگاهی به دفتر شعر «عشق از نیمرخ» سروده محمدرضا محمدی نیکو

معلق میان غزل و شعر نو

که در شعر «زندگی» محمدرضا محمدی‌نیکو مخاطب با یک پایان‌بندی معمولی و مصنوعی روبه‌رو است؛ حرف آخری که انگار شاعر از پیش به آن فکر کرده بود:

«سبز باش
 از تبار برگ‌های زنده‌ای
 که پاس خاطر عزیزشان
 از میان باغ
 باد بی‌ترنم و
 پرند بی‌سرود نگذرد.
 زرد هم شدی
 نیمه‌جان و سرد هم شدی
 پرچم قبیله درخت باش
 پرچمی که کهنه و دریده، رنگ و روی باخته
 باز بر فراز شاخه می‌وزد
 تا که زندگی
 بی‌نشانه‌ای ز هست و بود نگذرد.
 هیچ از این دو نیستی مباحش
 باش دست کم
 از گروه برگ‌های مُرده‌ای
 که توده گشته‌اند و بسته‌اند راه جوی را
 تا که آب
 از کنار بوته‌های تشنه زود نگذرد»

در شعرهای کوتاه نیمایی این دفتر نیز همین رویه ساده‌انگاری و سطحی‌نگری حاکم است، یعنی شعرهای کوتاه نیمایی یا سطحی‌اند، یا شبیه کاریکلماتور موزون:

«تبر عفریه
 پایین آمد
 کمر زندگی ثانیهای ترد
 شکست»
 یا اینکه تنها در فضای شاعرانه‌ای سیر می‌کند: «برف‌دانه‌ها
 سرخوشانه روی شاخه‌های باد
 تاب می‌خورند.
 یاد باد روزهای آشنه زود نگذرد»

بر خلاف تصور من که فکر می‌کردم اشعار سپید غایت راهی است که محمدی‌نیکو انتخاب می‌کند، شعرهای نیمایی (کوتاه و بلند) و غزل در این دفتر بیشتر و پراهمیت‌تر خود را نشان می‌دهد. فرصت نشد تا از غزل‌های این دفتر بگویم؛ شاید در نقدی دیگر، فقط از غزل‌های این دفتر بگفتم.

حرف آخر اینکه: دوری از شعر به هر دلیلی که باشد، شاعران بااستعداد و قوی را نیز ضعیف می‌کند و محمدرضا محمدی‌نیکو از جمله شاعران خوبی است که بهترین اشعارش را در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ (اوایل دهه ۷۰) گفته است.

صورتجه‌های خالی بی‌بختند
 و خالکوبی زن کولی
 از پشت دود اسپند:
 – عید است، یک دسته گل نمی‌خواهید؟
 – آقا آدامس، آقا تو رو خدا!
 – ماشین‌تان بشویم (رباب؟
 – پول دوا و دکترا!
 – ای پیر شی جوان، از من دعا بخر!
 پس این چراغ ملعون
 کی سبز می‌شود؟»

شاعر نتوانسته محتوای شعر را به شکلی متناسب با آن اجرا کند؛ از این رو، معنا بر شعر سوار است؛ معنایی که می‌گوید: «شاعر می‌خواهد هر چه زودتر از این وضع موجود فرار کند؛ حالا به هر دلیلی».
 کشف در شعر نیز مرحله‌ای دارد که کم از مرحله کشف عرفانی نیست؛ اینکه غلو را به جای کشف بخواهیم جا دهیم، لاید ساده‌لوحی مخاطب را نشانه رفته‌ایم! آن هم غلوی که هیچ تمهیدی برای باورش دیده نمی‌شود: «آه کشید و از اینجا فهمیدند که بسیار حرف‌های ناگفته در سینه دارد. بعد دست و پایش را بریندد و مرد؛ چون که آهی کشیده بود!»

«آهی کشید و دانستند
 بسیار چیزها
 در سینه‌اش برای نگفتن هست.

او را به دوستاخانه کشاندند
 بر چارمیخ کشیدند
 روی آجاق داغ نشانددند
 و دست و پای بریندد.

او مُرد
 زیرا که ناگاه
 آهی کشیده بود»

در شعرهای کوتاه سپید دفتر شعر «عشق از نیمرخ» نیز مخاطب با شعرهای سست و ضعیف و سطحی روبه‌رو است:

«غنچه
 عطر خود را پنهان کرد
 آرزوی گل شدنش
 بر باد رفت»

زبان شعر نیمایی محمدرضا محمدی‌نیکو در دفتر شعر «عشق از نیمرخ» نیز شباهت بسیاری به زبان شعرهای نیمایی قیصر امین‌پور دارد، با این تفاوت که زبان قیصر هم جالفتاده‌تر است و هم پایان‌بندی‌های جالب و دلچسپی دارد؛ یعنی قیصر شعر را به جایی می‌کشد تا در آخر شعر حرف آخر را بزند؛ در صورتی

مثل قناری در لُک می‌روند یا در لاک خود فرو می‌روند. این دوران‌های کوتاه برای هر شاعری طبیعی است. از این رو است که از پس سال‌ها، وقتی با شعر سپیدی که محمدرضا محمدی‌نیکو در سال ۱۳۸۰ با نام «حماسه برگ» سروده روبه‌رو می‌شویم، می‌بینیم نه با یک شعر یا یک شعر سپید، بلکه با یک نثر مبتدی روبه‌رو هستیم:

«برگ/ تمام پاییز و زمستان را دوام آورد./ باد/ دوستان او را/ یک به یک/ از شاخه‌ها کند و فرو افکند/ اما نتوانست او را به خاک بیندازد./ همه برف‌ها و بوران‌ها/ غریبند/ توفیندد/ برگ را خشک و زرد کردند/ لرزاندد/ اما برگ فرو نیفتاد./ در خویش می‌لرزید/ در خود مجاله می‌شد/ و به خود می‌گفت:/ دوام بیاور/ بهار می‌آید...».
 این هم یک شعر سپید تصویری مدرن (سروده ۱۳۸۳) که مدرن بودنش چنگی به دل نمی‌زند. یعنی شاعر تنها سعی کرده در این فضای مدرن خود را قرار دهد اما چگونه قرار دادن آن و خروجی‌اش خشنی است:

«بوق
 بوق
 بوق

محمدرضا محمدی‌نیکو نیز بهتر است خود را بین غزل، سپید، نیمایی و ترانه گرفتار نکند و اگر مثل بسیاری از شاعران در بسیاری از قالب‌ها و شیوه‌ها خود را آزموده و کارهایی برای ارائه دارد، ابتدا بهتر است روی یک قالب و شیوه متمرکز کند و در نشر آن بکوشد، بعد به مرور و آرام آرام دیگر کارهای خود را در قالب‌های دیگر در دفترهای مستقل منتشر کند.

ناگفته نماند که علیرضا قزوه و محمدرضا مهدیزاده هم که شعرهای سپید بسیار سروده و چند کتاب شعر سپید هم به چاپ رسانده‌اند، در گرایش جوان‌ترها به شعر سپید موثر بوده‌اند؛ تأثیری از آن دست که آنان را خواسته و ناخواسته سوق می‌داد به‌سمت سرودن اشعار سپید آیینی، انقلابی و پایداری و دفاع مقدسی. با همه استعدادی که در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ محمدی‌نیکو از خود در شعر سپید نشان داده بود (ابتدا در کیهان فرهنگی و بعدها در کیان و مجلات دیگر)، آن استعداد در دفتر شعر «عشق از نیمرخ» تباه شد. در واقع شعر مثل یار می‌ماند، اگر رهایش کنی، رهایت می‌کند، یا به آن کم بپردازی و تفتنی با آن رفتار کنی، از تو جز تولیدهای تفتنی ساخته نمی‌شود. در کل اینکه هر طرز با شعر رفتار کنی، آن هم با تو همان رفتار را خواهد کرد، حتی اگر مدتی غزل نگوئی، هنگام شروع انگار که تقریباً بیش از یک مبتدی نمی‌توانی عمل کنی. این یعنی در کار شعر وقفه جایز نیست و شاعر باید کارش تداوم داشته باشد، منهای دوران‌های کوتاه فترت شاعری که شاعران

شده است. او با اینکه مثل محمدی‌نیکو، غزل امروز را بسیار نیکو می‌گفت، در نهایت به شعر نیمایی رسید و محمدی‌نیکو نیز به شعر سپید. البته داستان و تکامل نسل بعد از قیصر، سیدحسین و سلمان هنوز مانده است تا شعر خود را به تکامل برساند و بعد این تکامل را در جامعه ادبی جا بیندازد.

دفتر شعر «عشق از نیمرخ» محمدرضا محمدی‌نیکو حاوی ۲۲ غزل، ۴۵ شعر نیمایی و سپید (شعر سپید را شاعر شعر آزاد نامیده‌ا) و ۶ ترانه؛ کتابی که یادآور می‌شود محمدرضا محمدی‌نیکو هنوز یکسره به شعر نو نیمایی و سپید بازنگشته است و هنوز دغدغه غزل دست از سرش برنداشته است. البته منوچهر آتشی هم یک دفتر غزل خوب دارد اما آنها را در دفتری جداگانه در کنار ۲۰ مجموعه شعر نویی که درآورد، بعدها به چاپ رسانده است. خوب است شاعران نظم را در هر حال رعایت کنند؛ همان‌گونه که هم‌نسلان محمدی‌نیکو – که از استعدادهای تداوم‌نیافت‌ا شعر انقلاب بوده است – چنین کرده و می‌کنند؛ مثلاً سیدعلی میرافضلی خود را بیشتر روی شعرهای کوتاه نو متمرکز کرده است؛ هم شعر نو کوتاه نیمایی و هم شعر نو کوتاه سپید و محمدرضا روزبه خود را در شعر نیمایی. محمدرضا محمدی‌نیکو نیز بهتر است خود را بین غزل، سپید، نیمایی و ترانه گرفتار نکند و اگر مثل بسیاری از شاعران در بسیاری از قالب‌ها و شیوه‌ها خود را آزموده و کارهایی برای ارائه دارد، ابتدا بهتر است روی یک قالب و شیوه متمرکز کند و در نشر آن بکوشد، بعد به مرور و آرام آرام دیگر کارهای خود را در قالب‌های دیگر در دفترهای مستقل منتشر کند.

هم که شعرهای سپید بسیار سروده و چند کتاب شعر سپید هم به چاپ رسانده‌اند، در گرایش جوان‌ترها به شعر سپید موثر بوده‌اند؛ تأثیری از آن دست که آنان را خواسته و ناخواسته سوق می‌داد به‌سمت سرودن اشعار سپید آیینی، انقلابی و پایداری و دفاع مقدسی. با همه استعدادی که در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ محمدی‌نیکو از خود در شعر سپید نشان داده بود (ابتدا در کیهان فرهنگی و بعدها در کیان و مجلات دیگر)، آن استعداد در دفتر شعر «عشق از نیمرخ» تباه شد. در واقع شعر مثل یار می‌ماند، اگر رهایش کنی، رهایت می‌کند، یا به آن کم بپردازی و تفتنی با آن رفتار کنی، از تو جز تولیدهای تفتنی ساخته نمی‌شود. در کل اینکه هر طرز با شعر رفتار کنی، آن هم با تو همان رفتار را خواهد کرد، حتی اگر مدتی غزل نگوئی، هنگام شروع انگار که تقریباً بیش از یک مبتدی نمی‌توانی عمل کنی. این یعنی در کار شعر وقفه جایز نیست و شاعر باید کارش تداوم داشته باشد، منهای دوران‌های کوتاه فترت شاعری که شاعران

الف.م. نیساری: دفتر شعر «عشق از نیمرخ» را انتشارات انجمن شاعران ایران در ۱۳۹۰ صفحه منتشر کرده است. این دفتر اختصاص دارد به شعرهای محمدرضا محمدی‌نیکو؛ شاعری که سرودن را با اشعار کلاسیک شروع کرد و بعدها بیشتر در شعر سپید متمرکز شد.

گرایش محمدرضا محمدی‌نیکو و شاعران انقلاب به شعر کلاسیک و سپس گرایش نسبی و گاه جدی به شعر نیمایی و سپید، به نوع تفکر حوزه هنری و تفکر جمعی شاعران جوان انقلابی سال‌های اول انقلاب بازمی‌گردد؛ شاعرانی که از یک سو تابع شرایط، انقلاب، سنت و مخاطب بودند و از سوی دیگر با جریان شعر امروز و شعر نو و جنبش ادبی نیم‌ا یوشیچ نیز بیگانه نبودند. تأثیر تفکر نو و نوگرایی‌های طاهره صفارزاده و علی موسوی گرمارودی که پیش از انقلاب از شاعران مذهبی، آیینی و انقلابی بودند نیز بر جوانان شاعر نسل انقلاب غیرقابل انکار است. اینگونه است که شاعرانی از دل انقلاب، نه تنها با شور و اندیشه‌های انقلابی، بلکه با زبان شعر انقلاب یا به میدان گذاشتند؛ زبانی را انتخاب کردند که اگر چه متأثر از پیشی از خود بود اما دارای استقلال و هویت انقلابی هم بود؛ هویتی که بقا و حرکت خود را در احیای سنت می‌دید، از این رو – برخلاف شاعران نوگرایی پیش از خود – در احیای قالب‌های کلاسیک بسیار کوشیدند و سعی داشتند در امروزی کردن آنها نقش داشته باشند. با این همه، تعدادی از ایشان در نهایت به قالب نو دلخواه خود بازگشتند؛ شاعران انقلابی‌ای چون قیصر امین‌پور که در شعر نیمایی برجسته شد؛ سیدحسین حسینی در شعر سپید (با اینکه در رباعی نو حرف اول را می‌زند) و سلمان هراتی نیز در شعر سپید؛ شاعرانی که به مرور و با گذشت زمان از پیشقراول بودن به پیشکسوت شدن در شعر نیمایی و سپید در بین شاعران انقلابی مشهور می‌شوند. بعد از این ۳ شاعر مشهور انقلاب، چند نفر از شاعران دیگر هم بودند که دست کمی از پیشقراولان خود نداشتند و تنها یا ۵ تا ۱۰ سال فاصله سنی همان راه را به درستی و با ظرافت پیش گرفتند؛ شاعرانی چون سیدعلی میرافضلی، محمدرضا روزبه، محمدرضا محمدی‌نیکو، علیرضا قزوه، محمدحسین جعفریان، مصطفی علی‌پور و... اما هیچ کدام از اینها پشتکار پیشقراولان خود را نداشتند و در تداوم کار خود مثل پیشقراولان نبودند و تقریباً هر کدام با مکث و فاصله شعر می‌گفتند یا در حوزه نقد و تحقیق فعال تر بودند و... شاید هم به زمان بیشتری نیاز داشتند. اینگونه بود که سیدعلی میرافضلی که نسبت به نسل بعد از قیصر، سیدحسین و سلمان از پشتکار و تداوم کار بهتر و بیشتری برخوردار بود، مزد کار خود را در ۳–۲ دهه اخیر گرفت؛ هر چند شاید روزبه و محمدی‌نیکو از او با استعدادتر هم بودند. روزبه نیز اخیراً تا حدی فعال